

برای امام و پیشوای مسلمین در شرایط خاصی جایز و احیاناً واجب است که قرارداد صلح امضاء کند

بحث ما درباره صلح امام حسن علیه السلام بود. در جلسه پیش کلیاتی در مسأله جنگ و صلح از نظر اسلام و از نظر فقه اسلامی بالخصوص عرض کردیم که به طور کلی و هم تاریخ اسلام نشان میدهد که برای امام و پیشوای مسلمین، در یک شرایط خاصی جایز است و احیاناً لازم و واجب است که قرارداد صلح امضاء کند، همچنانکه پیغمبر اکرم رسماً این کار را در موارد مختلف انجام داد، هم با اهل کتاب در یک مواقع معینی قرارداد صلح امضا کرد و هم حتی با مشرکین قرارداد صلح امضا کرد، و در مواقعی هم البته می جنگید. و بعد، از فقه اسلامی کلیاتی ذکر کردم و به اصطلاح استحسان عقلی عرض کردیم که این مطلب معقول نیست که بگوییم یک دین یا یک سیستم (هر چه می خواهید اسمش را بگذارید) اگر قانون جنگ را مجاز می داند معنایش این است که (آن را) در تمام شرایط (لازم می داند) و در هیچ شرایطی صلح و به اصطلاح همزیستی یعنی متارکه جنگ را جایز نمی داند، کما اینکه نقطه مقابلش هم غلط است که یک کسی بگوید اساساً ما دشمن جنگ هستیم به طور کلی و طرفدار صلح هستیم به طور کلی. ای بسا جنگها که مقدمه صلح کاملتر است و ای بسا صلحها که زمینه را برای یک جنگ پیروزمندانه، بهتر فراهم می کند. اینها یک کلیاتی بود که در جلسه پیش عرض کردیم. بعد قرار شد که درباره این موضوع صحبت کنیم که وضع زمان امام حسن چه و وضعی بود و آن شرایط چه شرایطی بود که امام حسن در آن شرایط صلح کرد و در واقع مجبور شد که صلح کند، و نیز این شرایط با شرایط زمان امام حسین چه تفاوتی داشت که امام حسین حاضر نشد صلح کند. تفاوت خیلی فراوان و زیادی دارد. حال من جنبه های مختلفش را برایتان عرض می کنم، بعد آقایان خودشان قضاوت بکنند.

تفاوتهای شرایط زمان امام حسن (ع) و شرایط زمان امام حسین (ع)

اولین تفاوت این که امام حسن در مسند خلافت بود و معاویه هم به عنوان یک حاکم، (گواینکه تا آنوقت خودش خودش را به عنوان

خلیفه و امیرالمؤمنین نمی خواند) و به عنوان یک نفر طاغی و معترض در زمان امیرالمؤمنین قیام کرد، به عنوان اینکه من خلافت علی را قبول ندارم، به این دلیل که علی کشندگان عثمان را که خلیفه بر حق مسلمین بوده پناه داده است و حتی خودش هم در قتل خلیفه مسلمین شرکت داشته است، پس علی خلیفه بر حق مسلمین نیست. معاویه خودش به عنوان یک نفر معترض و به عنوان یک دسته معترض تحت عنوان مبارزه با حکومتی که بر حق نیست و دستش به خون حکومت پیشین آغشته است (قیام کرد). تا آنوقت ادعای خلافت هم نمی کرد و مردم نیز او را تحت عنوان «امیرالمؤمنین» نمی خواندند، همین طور می گفت که ما یک مردمی هستیم که حاضر نیستیم از آن خلافت پیروی بکنیم. امام حسن بعد از امیرالمؤمنین در مسند خلافت قرار می گیرد. معاویه هم روز بروز نیرومندتر می شود. به علل خاص تاریخی وضع حکومت امیرالمؤمنین در زمان خودش که امام حسن هم و ارث آن وضع حکومت بود از نظر داخلی تدریجا ضعیفتر می شود به طوری که نوشته بعد از شهادت امیرالمؤمنین، به فاصله هجده روز (که این هجده روز هم عبارت است از مدتی که خبر به سرعت رسیده به شام و بعد معاویه بسیج عمومی و اعلام آمادگی کرده است) حرکت می کند برای فتح عراق، در اینجا وضع امام حسن یک وضع خاصی است، یعنی خلیفه مسلمین است که یک نیروی طاغی و یاغی علیه او قیام کرده است. کشته شدن امام حسن در این وضع یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین و شکست مرکز خلافت. مقاومت امام حسن تا سرحد کشته شدن نظیر مقاومت عثمان بود در زمان خودش نه نظیر مقاومت امام حسین. امام حسین وضعش وضع یک معترض بود در مقابل حکومت موجود^(۱۶). اگر کشته می شد که کشته هم شد کشته شدنش افتخار آمیز بود همینطور که افتخارآمیز هم شد. اعتراض کرد به وضع موجود و به حکومت موجود و به شیوع فساد و به اینکه اینها صلاحیت ندارند و در طول بیست سال ثابت کردند که چه مردمی هستند، و روی حرف خودش هم آنقدر پافشاری کرد تا کشته شد. این بود که قیامتش یک قیام افتخارآمیز و مردانه تلقی می شد و تلقی هم شد.

امام حسن وضعش از این نظر درست معکوس وضع امام حسین

است، یعنی کسی است که در مسند جای گرفته است، دیگری معترض به او است، و اگر کشته میشد خلیفه مسلمین در مسند خلافت کشته شده بود، و این خودش یک مسأله‌ای است که حتی امام حسین هم از مثل این جور قضیه احتراز داشت که کسی در جای پیغمبر و در مسند خلافت پیغمبر کشته شود. ما می‌بینیم که امام حسین حاضر نیست که در مکه کشته شود. چرا؟ فرمود: ای احترام مکه است که از میان می‌رود. به هر حال مرا می‌کشند. چرا مرا در حرم خدا و در خانه خدا بکشند که هتک حرمت خانه خدا هم شده باشد؟! ما می‌بینیم امیرالمؤمنین در وقتی که شورشیان در زمان عثمان شورش می‌کنند^(۱۷)، فوق العاده کوشش دارد که خواسته‌های آنها انجام شود نه اینکه عثمان کشته شود. (این در نهج البلاغه هست) از عثمان دفاع می‌کرد، که خودش فرمود من اینقدر از عثمان دفاع کردم که می‌ترسم گنه‌کار باشم: «خشیت ان اکون آثما»^(۱۸) ولی چرا از عثمان دفاع می‌کرد؟ آیا طرفدار شخص عثمان بود؟ نه، آن دفاع شدیدی که می‌کرد، می‌گفت من می‌ترسم که تو خلیفه مقتول باشی. این برای عالم اسلام ننگ است که خلیفه مسلمین را در مسند خلافت بکشند، بی‌احترامی است به مسند خلافت. این بود که می‌گفت اینها خواسته‌های مشروعی دارند، خواسته‌های اینها را انجام بده، بگذار اینها برگردند بروند. از طرف دیگر امیرالمؤمنین نمی‌خواست به شورشیان بگوید کار نداشته باشید، حرف‌های حق خودتان را نگوئید، حالا که این سرسختی نشان می‌دهد پس شما بروید در خانه‌هایتان بنشینید که قهرا دست خلیفه بازتر باشد و بر مظالمش افزوده شود. این حرف را هم البته نمی‌زد و نباید هم می‌گفت، اما این را هم نمی‌خواست که عثمان در مسند کشته شود، و آخرش هم علیرغم تمایل امیرالمؤمنین (این امر واقع شد).

پس اگر امام حسن مقاومت می‌کرد نتیجه نهائیش آنطور که ظواهر تاریخ نشان می‌دهد کشته شدن بود اما کشته شدن امام و خلیفه در مسند خلافت، ولی کشته شدن امام حسین کشته شدن یک نفر معترض بود. این یک تفاوت شرایط زمان امام حسن (ع) و شرایط زمان امام حسین (ع).

تفاوت دومی که در کار بود این بود که درست است که نیروهای عراق یعنی کوفه ضعیف شده بود اما این نه بدان معنی است که

به کلی از میان رفته بود، و اگر معاویه همینطور می آمد یکجا فتح می کرد، بلا تشبیه آنطور که پیغمبر اکرم مکه را فتح کرد، به آن سادگی و آسانی، باینکه بسیاری از اصحاب امام حسن به حضرت خیانت کردند و منافقین زیادی در کوفه پیدا شده بودند و کوفه یک وضع ناهنجاری پیدا کرده بود که معلول علل و حوادث تاریخی زیادی بود.

یکی از بلاهای بزرگی که در کوفه پیدا شد مسأله پیدایش خوارج بود که خود خوارج را امیرالمؤمنین معلول آن فتوحات بی بند و بار می دانند، آن فتوحات پشت سر یکدیگر بدون اینکه افراد یک تعلیم و تربیت کافی بشوند، که در نهج البلاغه هست: مردمی که تعلیم و تربیت ندیده اند، اسلام را نشناخته اند و به عمق تعلیمات اسلام آشنا نیستند، آمده اند در جمع مسلمین، تازه از دیگران هم بیشتر ادعای مسلمانی می کنند.

به هر حال، در کوفه یک چند دستگی پیدا شده بود. این جهت را هم همه اعتراف داریم که دست کسی که پایبند به اصول اخلاق و انسانیت و دین و ایمان نیست بازتر است از دست کسی که پایبند اینجور چیزهاست. معاویه در کوفه یک پایگاه بزرگی درست کرده بود که با پول ساخته بود، جاسوسهایی که مرتب می فرستاد به کوفه، از طرفی پولهای فراوانی پخش می کردند و وجدانهای افراد را می خریدند و از طرف دیگر شایعه پراکنی های زیاد می کردند و روحیه ها را خراب می نمودند. اینها همه به جای خود، در عین حال اگر امام حسن ایستادگی می کرد یک لشکر انبوه در مقابل معاویه به وجود می آورد، لشکری که شاید حداقل سی چهل هزار نفر باشد، و شاید آنطور که در تواریخ نوشته اند- تا صد هزار هم امام حسن می توانست لشکر فراهم کند که تا حدی برابری کند با لشکر جرار صد و پنجاه هزار نفری معاویه. نتیجه چه بود؟ در صفین امیرالمؤمنین که در آنوقت نیروی عراق بهتر و بیشتر هم بود، هجده ماه با معاویه جنگید، بعد از هجده ماه که نزدیک بود معاویه شکست کامل بخورد آن نیرنگ قرآن سرنیزه بلند کردن را اجرا کردند. اگر امام حسن می جنگید، یک جنگ چند ساله ای میان دو گروه عظیم مسلمین شام و عراق رخ می داد و چندین ده هزار نفر مردم از دو طرف تلف می شدند بدون آن که یک نتیجه نهایی در کار

باشد. احتمال اینکه بر معاویه پیروز می‌شدند آنطور که شرایط تاریخ نشان می‌دهد نیست، و احتمال بیشتر این است که در نهایت امر شکست از آن امام حسن باشد. این چه افتخاری بود برای امام حسن که بیاید دو سه سال جنگی بکند که در این جنگ از دو طرف چندین ده هزار و شاید مستجاوز از صد هزار نفر آدم کشته بشوند و نتیجه نهائیش یا خستگی دو طرف باشد که بروند سر جای خودشان، و یا مغلوبیت امام حسن و کشته شدنش در مسند خلافت. اما امام حسین یک جمعیتی دارد که همه آن هفتاد و دو نفر است، تازه آنها را هم مرخص می‌کند، می‌گوید می‌خواهید بروید بروید من خودم تنها هستم. آنها ایستادگی می‌کنند تا کشته می‌شوند، یک کشته شدن صد در صد افتخار آمیز. پس این دو تفاوت عجالتا در کار هست: یکی اینکه امام حسن در مسند خلافت بود و اگر کشته می‌شد، خلیفه در مسند خلافت کشته شده بود، و دیگر اینکه نیروی امام حسن یک نیرویی بود که کم و بیش با نیروی معاویه برابری می‌کرد و نتیجه شروع این جنگ این بود که این جنگ مدت‌ها ادامه پیدا کند و افراد زیادی از مسلمین کشته شوند بدون اینکه یک نتیجه نهایی صحیحی به دنبال داشته باشد.

عوامل دخیل در قیام امام حسین (ع) و مقایسه آن با شرایط زمان امام حسن (ع)

امام حسن و امام حسین در سایر شرایط نیز خیلی با یکدیگر فرق داشتند. سه عامل اساسی در قیام امام حسین دخالت داشته است. هر کدام از این سه عامل را که ما در نظر بگیریم می‌بینیم در زمان امام حسن به شکل دیگر است. عامل اول که سبب قیام امام حسین شد این بود که حکومت ستمکار وقت از امام حسین بیعت می‌خواست: «خذ الحسین بالبیعة اخذا شديدا ليس فيه رخصة». حسین را بگیر برای بیعت، محکم بگیر، هیچ گذشت هم نباید داشته باشی، حتما باید بیعت کند. از امام حسین تقاضای بیعت می‌کردند. از نظر این عامل، امام حسین جوابش فقط این بود: نه، بیعت نمی‌کنم، و نکرد. جوابش منفی بود. امام حسن چطور؟ آیا وقتی که قرار شد با معاویه صلح کند، معاویه از امام حسن تقاضای بیعت کرد که تو بیا با من بیعت کن؟ (بیعت یعنی قبول خلافت) نه، بلکه جزء مواد صلح بود که تقاضای بیعت نباشد و ظاهرا احدی از مورخین هم ادعا نکرده است که امام حسن یا کسی از کسان امام حسن یعنی امام

حسین، برادرها و اصحاب و شیعیان امام حسن آمده باشد با معاویه بیعت کرده باشد. ابد صحبت بیعت در میان نیست. بنابراین مسأله بیعت که یکی از عواملی بود که امام حسین را وادار کرد مقاومت شدید بکند، در جریان کار امام حسن نیست.

عامل دوم قیام امام حسین دعوت کوفه بود به عنوان یک شهر آماده. مردم کوفه بعد از اینکه بیست سال حکومت معاویه را چشیدند و زجرهای زمان معاویه را دیدند و مظالم معاویه را تحمل کردند واقعایی تاب شده بود، که حتی می بینید بعضی معتقدند که واقعا در کوفه یک زمینه صددرصد آماده ای بود و یک جریان غیر مترقب اوضاع را دگرگون کرد. مردم کوفه هجده هزار نامه می نویسند برای امام حسین و اعلام آمادگی کامل می کنند. حال که امام حسین آمد و مردم کوفه یاری نکردند، البته همه می گویند پس زمینه کاملا آماده نبوده، ولی از نظر تاریخی اگر امام حسین به آن نامه ها ترتیب اثر نمی داد مسلم در مقابل تاریخ محکوم بود، می گفتند یک زمینه بسیار مساعدی را از دست داد، و حال آنکه در کوفه امام حسن اوضاع درست برعکس بود، یک کوفه خسته و ناراحتی بود، یک کوفه متفرق و متشتتی بود، یک کوفه ای بود که در آن هزار جور اختلاف عقیده پیدا شده بود، کوفه ای بود که مامی بینیم امیرالمؤمنین در روزهای آخر خلافتش مکرر از مردم کوفه واز عدم آمادگی شان شکایت می کند و همواره می گوید خدایا مرا از میان این مردم ببر و بر اینها حکومتی مسلط کن که شایسته آن هستند تا بعد اینها قدر حکومت مرا بدانند. اینکه عرض می کنم «کوفه آماده» یعنی بر امام حسین اتمام حجتی شده بود، نمی خواهم مثل بعضی ها بگویم کوفه یک آمادگی واقعی داشت و امام حسین هم واقعا روی کوفه حساب می کرد. نه، اتمام حجت عجیبی بر امام حسین شد که فرضا هم زمینه آماده نباشد، اونمی تواند آن اتمام حجت را نادیده بگیرد. از نظر امام حسن چطور؟ از نظر امام حسن اتمام حجت، بر خلاف شده بود، یعنی مردم کوفه نشان داده بودند که ما آمادگی نداریم. آنچنان وضع داخلی کوفه بد بود که امام حسن خودش از بسیاری از مردم کوفه محترز بود و وقتی که بیرون می آمد - حتی وقتی که به نماز می آمد - در زیر لباسهای خود زره می پوشید برای اینکه خوارج و دست پرورده های معاویه زیاد بودند و خطر کشته شدن ایشان

وجود داشت، و یک دفعه حضرت در حال نماز بود که به طرفش تیراندازی شد، ولی چون در زیر لباسهایش زره پوشیده بود، تیر کارگر نشد، و الا امام را در حال نماز با تیراز پا درآورده بودند.

پس، از نظر دعوت مردم کوفه که بر امام حسین اتمام حجتی بود و چون اتمام حجت بود باید ترتیب اثر می داد در مورد امام حسن، برعکس، اتمام حجت برخلاف بوده و مردم کوفه عدم آمادگیشان را اعلام کرده بودند. عامل سومی که در قیام امام حسین وجود داشت عامل امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی قطع نظر از اینکه از امام حسین بیعت می خواستند و او حاضر نبود بیعت کند، و قطع نظر از اینکه مردم کوفه از او دعوت کرده بودند و اتمام حجتی بر امام حسین شده بود و او برای اینکه پاسخی به آنها داده باشد آمادگی خودش را اعلام کرد، قطع نظر از اینها، مسأله دیگری وجود داشت که امام حسین تحت آن عنوان قیام کرد، یعنی اگر از او تقاضای بیعت هم نمی کردند باز قیام می کرد و اگر مردم کوفه هم دعوت نمی کردند باز قیام می نمود. آن مسأله چه بود؟ مسأله امر به معروف و نهی از منکر، مسأله اینست که معاویه از روزی که به خلافت رسیده است، (در مدت این بیست سال) هر چه عمل کرده است برخلاف اسلام عمل کرده است، این حاکم، جائر و جابر است، جور و عدوانش را همه مردم دیدند و می بینید، احکام اسلام را تغییر داده است، بیت المال مسلمین را حیف و میل می کند، خونهای محترم را ریخته است، چنین کرده، چنان کرده، حالا هم بزرگترین گناه را مرتکب شده است و آن این که بعد از خودش پسر شرابخوار قمار باز سگباز خودش را (به عنوان ولایتعهد) تعیین کرده و به زور سرجای خودش نشانده است، بر ما لازم است که به اینها اعتراض کنیم، چون پیغمبر فرمود:

من رای سلطان جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده، مخالفا لسنه رسول الله، يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان، فلم یغیر علیه بفعل ولا قول، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله، الا و ان هولاء قد لزموا طاعة الشیطان... (۱۹)

اگر کسی حاکم ستمگری را به این وضع و آن وضع و با این نشانیها

ببیند و اعتراض نکند به عملش یا گفته‌اش، آنچنان مرتکب گناه شده است که سزاوار است خدا او را به همان عذابی معذب کند که آن حکمران جائرا معذب می‌کند. اما در زمان معاویه در اینکه مطلب بالقوه همین طور بود بحثی نیست. برای خود امام حسن که مسأله محل تردید نبود که معاویه چه ماهیتی دارد، ولی معاویه در زمان علی علیه السلام معترض بوده است که من فقط می‌خواهم خونخواهی عثمان را بکنم، و حال می‌گوید من حاضرم به کتاب خدا و به سنت پیغمبر و به سیره خلفای راشدین صد درصد عمل بکنم، برای خودم جانشین معین نمی‌کنم، بعد از من خلافت مال حسن بن علی است و حتی بعد از او مال حسین بن علی است، یعنی به حق آنها اعتراف می‌کند، فقط آنها تسلیم امر بکنند (کلمه‌ای هم که در ماده قرار داده بود، کلمه «تسلیم امر» است) یعنی کار را به من واگذار کنند، همین مقدار، امام حسن عجلالتاکنار برود، کار را به من واگذار کند و من با این شرایط عمل می‌کنم. ورقه سفید امضا فرستاد، یعنی کاغذی را زیرش امضا کرد، گفت هر شرطی که حسن بن علی خودش مایل است در اینجا بنویسد، من قبول می‌کنم، من بیش از این نمی‌خواهم که من زمامدار باشم و الا من به تمام مقررات اسلامی صد درصد عمل می‌کنم. تا آنوقت هم که هنوز صابون اینها به جامه مردم نخورده بود.

حال فرض کنیم الان ما در مقابل تاریخ اینجور قرار گرفته بودیم که معاویه آمد یک چنین کاغذ سفید امضایی برای امام حسن فرستاد و چنین تعهداتی را قبول کرد، گفت تو برو کنار، مگر تو خلافت را برای چه می‌خواهی؟ مگر غیر از عمل کردن به مقررات اسلامی است؟ من مجری منویات تو هستم، فقط امر دائر است که آن کسی که می‌خواهد کتاب و سنت الهی را اجرا بکند من باشم یا تو. آیا تو فقط به خاطر اینکه آن کسی که این کار را می‌کند تو باشی می‌خواهی چنین جنگ خونینی را بپا بکنی؟! اگر امام حسن با این شرایط تسلیم امر نمی‌کرد، جنگ را ادامه می‌داد، دو سه سال می‌جنگید، دهها هزار نفر آدم کشته می‌شدند، ویرانیها پیدا می‌شد و عاقبت امر هم خود امام حسن کشته می‌شد، امروز تاریخ، امام حسن را ملامت می‌کرد، می‌گفت در یک چنین شرایطی (باید صلح می‌کرد) پیغمبر هم در خیلی موارد صلح کرد، آخریک جا هم آدم باید صلح کند، (آری، اگر ما

نیز در آن زمان بودیم می‌گفتیم) غیر از این نیست که معاویه می‌خواهد خودش حکومت کند، بسیار خوب خودش حکومت کند، نه از تو می‌خواهد که او را به‌عنوان خلیفه بپذیری، نه از تو می‌خواهد که او را امیرالمؤمنین بخوانی^(۲۰)، نه از تو می‌خواهد که با او بیعت کنی، و حتی اگر بگویی جان شیعیان در خطر است، امضا می‌کند که تمام شیعیان قدرت علی در امن و امان، و روی تمام کینه‌های گذشته‌ای که با آنها در صفین دارم قلم کشیدم، از نظر امکانات مالی حاضرم مالیات قسمتی از مملکت را نگیرم و آن را اختصاص بدهم به تو که به این وسیله بتوانی از نظر مالی محتاج مانباشی و خودت و شیعیان و کسان خودت را آسوده اداره کنی.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل